

انتقاد از اوپوزیسیون داخل و خارج

مهدی مجیدی - تهران

□ به شرح نوشته‌ی آقای ضیاء مصباح در شماره‌ی ۴۶ حافظ - آن هم مستند به گفته‌ی رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام - «مملکت دچار بحران است». بنابراین، من در این اوضاع بحرانی از روشنفکران و روزنامه‌نویسان و فعالان سیاسی، شاکي و گله‌مندم که چرا فکر اساسی نمی‌کنند و ما خوانندگان علاقه‌مند را با تکرار گذشته و نوعی نوستالژی کاذب نسبت به تاریخ گذشته، از راه مبارزه‌ی درست و صحیح امروزی برای کسب آزادی واقعی، منحرف می‌کنند.

من با دادخواست آن آقای مهندس اصفهانی ۳۱ ساله علیه اوپوزیسیون گذشته‌نگر، مندرج در حافظ اردیبهشت ۸۶، احساس هم‌سویی می‌کنم. بنده از جناح‌های سیاسی اصلاح‌طلب و اصولگرا که بر سر تقسیم قدرت با هم منازعه دارند، خیلی انتظار ندارم. هر دو جناح اصلاح‌طلب و اصولگرا مدت کافی - روسای جمهور سابق هشت سال و آقایان دیگر هم به نوبت هر کدام چندین سال - بر اریکه‌ی ریاست‌جمهوری و نمایندگی مجلس و کرسی وزارت تکیه زدند. مشکلات عمومی مردم، یعنی مشکلات اقتصادی و معیشتی، به‌جای خود باقی‌ست و از جهت فرهنگی و اجتماعی هم، به‌اهدافی که در قانون اساسی مندرج است، نرسیده‌ایم.

امیرکبیر فقط سه سال صدراعظم بود و این همه خدمت کرد؛ آقایان در این مدت که رییس و وکیل و وزیر بودند، آیا نصف امیرکبیر کار کرده‌اند؟ اگر شما هم مثل من گرفتار، بی‌پول و از گرانی عاصی باشید، احتیاج به مقدمه‌چینی و دلیل ندارید که قبول بفرمایید، چرا من از هر دو جناح اصولگرا و اصلاح‌طلب مأیوسم. می‌رسیم به کسانی که شانس برنده‌شدن نداشته‌اند و لذا هنوز ادعایشان می‌شود که «اوپوزیسیون» هستند. برای مثال، شما در صفحه‌ی ۵۱ شماره‌ی ۴۲ نشریه‌ی حافظ به‌مناسبت فوت آقای دکتر پرویز ورجاوند، مطلبی به عنوان پیام هم‌دردی نقل کرده و عملاً به این بخش از اوپوزیسیون، بها داده بودید. اعتراض جدی من این است که ملیون یا مذهبیون یا اصلاح‌طلبان وقتی قدرت را در اختیار داشتند، چه گلی به سر ملت زدند؟ جز این بود که این وزیران محترم هم، هم‌سو و هم‌راه با توده‌یی‌ها، سازمان مجاهدین (منافقین بعدی) و فدائیان خلق در بسیاری از اعمال غیرقابل دفاع شرکت داشتند و از جمله:

۱- نه تنها آقای خاتمی گفت که من یک تدارکاتچی هستم و نمی‌توانم کاری بکنم، بلکه در بین طرفداران مصدق هم در حالی که دکتر غلام‌حسین صدیقی، برنامه‌ی دکتر بختیار دائر به آزادی احزاب و مطبوعات و لغو تدریجی حکومت نظامی را تأیید کرد، دکتر سنجابی و همراهانش، دکتر صدیقی و دکتر بختیار را از جبهه‌ی ملی اخراج کردند و رهبریت امام خمینی را که هنوز به ایران تشریف نیاورده بودند، تأیید

کردند. این اعمال، همه از جاه‌طلبی نشأت می‌گرفت چون بلافاصله دکتر سنجابی در بیستم دی ۱۳۵۷ گفت که «اگر امام، تأیید بفرمایند، او حکومت موقت تشکیل خواهد داد!» در بیست و ششم دی هم دکتر سنجابی و داریوش فروهر برای ملاقات با امام به پاریس رفتند و در ۳۰ دی‌ماه هم دکتر سیدعلی شایگان، دکتر سیف‌پور فاطمی و خسرو قشقایی با امام ملاقات کردند. طرفه آن که دکتر شایگان، بعد از پیروزی انقلاب، اظهار علاقه کرد که رئیس‌جمهور شود، ولی با تمسخر روبه‌رو شد و به آمریکا بازگشت.

تاریخ نشان می‌دهد که آقایان تا اعدام و زندان و سیلی به دیگران مربوط می‌شد، دم برنیاوردند. فقط وقتی آن‌ها را از کار بیکار کردند و به آن‌ها تفهیم کردند که آن‌ها شریک واقعی قدرت نیستند و فقط برای مدت کوتاهی حضورشان مفید بوده و حالا سهمی در جمهوری اسلامی ندارند، یک مرتبه، شاکي و عدالت خواه شدند.

۲- انقلاب که شروع شد، اوپوزیسیون ما جمعی به نمایندگی «خلق»، جمعی به نمایندگی «ملت» و جمعی به نمایندگی «امت» (یعنی همه‌ی فعالان سیاسی اعم از کمونیست، ملیون و مذهبیون) به ذکر شر حکومت جابر پهلوی و ذکر خیر امام خمینی پرداختند. گاهی هم اخبار نادرست به رسانه‌های خارجی و سازمان عفو بین‌الملل و بی‌بی‌سی می‌دادند و غربی‌ها هم به دلیل منافع خودشان آن خبرها را پخش می‌کردند و شهرت می‌دادند چنان که ژان فرانسوا لامبر (رئیس وقت «عفو بین‌الملل»: امنستی اینترنشنال) بعدها گفت که اطلاعات رسیده به آن‌ها غلط بود. سنجابی در خاطرات خود می‌گوید که طرفداران حقوق بشر ایران با ماموران ویژه‌ی بخش حقوق بشر سفارت آمریکا همکاری می‌کردند و او به همین دلیل از ادامه‌ی همکاری با حقوق بشری‌های ایران خودداری کرده است. قره‌باغی هم در خاطراتش نوشته است که ژنرال هویز به او گفته است که با بازرگان تماس بگیرد.

۳- این از اوپوزیسیون داخلی‌مان. اوپوزیسیون خارج هم، وضع بهتری ندارد. چرا که اغلب این تشکیلات تحت تأثیر سیاست خارجی کشور میزبانی هستند که به آن‌ها پناهندگی داده؛ و البته دلیلی ندارد که جز این باشد. اگر توده‌یی‌ها در زمان استالین در شوروی و «جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه» قبل از انقلاب و «سازمان مجاهدین (منافقین بعدی) اسلامی» بعد از انقلاب در زمان صدام در عراق پناهنده بودند، ولو که شعار نجات ایران از حلقومشان بیرون می‌آمد، عملاً در راستای خدمت به حاکمیت کشور میزبان باید کار می‌کردند. سلطنت‌طلبان مقیم آمریکا یا اروپا هم جز این نمی‌توانند باشند. آقایان حقوق پناهندگی می‌گیرند و چنین اشخاصی چه‌گونه می‌توانند نفع دولتی که پناهنده‌ی آن‌اند رعایت نکنند. آیا غیر از این است که دولت مزبور به آن‌ها خواهد گفت اگر علاقه دارید که این‌جا در اروپا و آمریکا بمانید، در راه مبارزه با دولت جمهوری اسلامی، ما به شما خط می‌دهیم و این یعنی «سیاست خارجی کشور میزبان». حالا هم دولت بوش می‌آلنی پول برای کمک به اوپوزیسیون ایران کنار گذاشته. به عقیده‌ی من شما باید روی هر جناح و جبهه‌ی بی‌که با بیگانه همکاری می‌کنند، خط قرمز بکشید. ■